

#### امپراتوری یا امپریالیسم؟

● آلن میک‌سینزوود از مهم‌ترین چهره‌های جریان «مارکسیسم سیاسی» در کتاب خود «امپراتوری سرمایه» با روند پیش‌بینی حرکات سرمایه انحصاری و نظامی‌گری آمریکا بخش اصلی نظریات نگری و هارت را درباره مفهوم امپراتوری به نقد می‌کشد. این کتاب در سال ۲۰۰۳، سه سال پس از انتشار «امپراتوری» و دو سال پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر منتشر شده است.
وود در مقدمه کتاب می‌نویسد: «هرکسی که درباره امپریالیسم ایالات متحده سخن بگوید، احتمالا به این دلیل که ایالات متحده مستقیما بر هیچ کشوری در هیچ جای جهان حکومت نمی‌کند یا آن را اشغال نکرده به چالش طلبیده می‌شود. در حقیقت این همان دشواری مشخص‌کردن امپریالیسم نوین است» اما چندسال پس از آن، با افزایش نظامی‌گری آمریکا و آغاز چند جنگ در منطقه خاورمیانه از سوی ارتش ایالات متحده درستی نقد میک‌سینزوود به پروژه نگری و هارت در این کتاب اثبات شد.
مفهوم امپریالیسم (امپراتوری نوین) را اولین‌بار لنین در سال ۱۹۱۶ در «امپریالیسم به مثابه عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری» توضیح داد. امپریالیسم هرجا بتواند با زور اقتصادی شرکت‌های فراملیتی مثل بانک جهانی و «اسلحه بدهی» شبیه مورد یونان و هرجا که لازم باشد با حضور نظامی شبیه جنگ خلیج فارس و حضور دائمی نظامی در خاورمیانه خواست‌های خود را پیش می‌برد. امروز نامنی و تروریسم پراخسته از بنیادگرایی که جای خالی یک دشمن «توتالیتار» را برای امپریالیسم بازی می‌کند حاشیه امنیت را در دل پابخت‌های کشورهای مرکز نشانه رفته است.هژمونی امپراتوری در دنیای سرمایه‌داری جهانی به معنای کنترل اقتصادها و دولت‌های رقیب بدون ثقل خطر جنگ با آنهاست. کتاب حاضر به این امپراتوری دنیای معاصر، یعنی امپراتوری سرمایه پرداخته است. در فصل اول چگونگی جدایی نیروی اقتصادی از قدرت فوق اقتصادی نشان داده می‌شود. در فصل‌های دوم و سوم نمونه‌هایی از «امپراتوری متکی بر مالکیت» (امپراتوری روم و اسپانیا) و «امپراتوری متکی بر تجارت» (امپراتوری اسلامی عرب، ونیز و هلند) ارائه می‌شود. فصل چهارم به گسترش ضرورت‌های اقتصادی سرمایه‌داری، از سلطه انگلستان بر ایرلند تا توسعه آن در قاره آمریکا می‌پردازد. فصل آخر درباره نقش نیروی نظامی در امپریالیسم جدید است. مهم‌ترین وجه تمایز «امپریالیسم نوین» تفاوت در جدایی نیروی «اقتصادی» و«ماورای اقتصادی» نسبت به امپراتوری‌های دوره باستان و پیش از سرمایه‌داری است. وود مسئله دولت سیاسی و روز ماورای اقتصادی را همچنان همپای قدرت بازار مهم می‌داند، هرچند نویسنده در آن زمان گرایش به استفاده از نیروی نظامی را به دلیل برترتندشدن سلطه بازار نسبت به گذشته در این نوع از امپراتوری نمی‌بیند. توجه به نقش دولت- ملت و گوشزدکردن اهمیت مسئله دولت در مبارزات معاصر، از رئوس تفکر مارکسیست‌های سیاسی است. این ایده محوری کتاب وود که دولت- ملت‌ها تضمین‌کننده بقای امپریالیسم-سرمایه‌داری هستند و نقش آنها نسبت به امپراتوری‌های پیشین نه کمتر که بسیار بیشتر است امکانات زیادی به مبارزات رهایی‌بخش می‌دهد.میک سینزوود در کتاب خود به استدلال مایکل هارت و تونی نگری در کتاب «امپراتوری» پاسخ می‌دهد. به اعتقاد آنها کوبا دولت- ملت جای خود را به شکل جدیدی از «حاکمیت» یا دولت داده است؛ «وضعیتی که همه‌جا هست و هیچ‌جا نیست». از نظر وود، چنین دیدگاه‌هایی نه تنها واقعیت آشکاری را که جلوی چشم ما در جریان است و نقش اساسی دولت را در پیشبرد جهانی‌سازی سرمایه و ایجاد نظم جهانی نادیده می‌گیرد بلکه امکان خلق هرگونه فضای مقاومت را در مقابل نظام سلطه سلب می‌کند و به انقیاد می‌کشاند. در اقتصاد جهانی‌شده امروز در وهله اول به نظر می‌رسد سرمایه فراملیتی از مرزهای دولت- ملت فراتر رفته، قدرت سرمایه پراکنده‌تر از قبل شده و مسئله تعیین مرکز قدرت سرمایه‌داری و به‌چالش‌کشیدن آن دشوارتر از پیش شده است. نتیجه نهایی تری بی‌مکانی امپراتوری که هارت و نگری مطرح می‌کنند این گزاره است که امروز اساسا سوسیالیسم و جنبش‌های کارگری موضوعیت ندارند و هرگونه پروژه ضدهژمونی ناممکن است. ولی وود تمرکز مرئی قدرت سرمایه‌داری را در دست دولت می‌داند. دولت‌هایی در قلمروهای ارضی مشخص- سرمایه جهانی نیازمند قدرت دولت و سیستم جهانی دولت‌های متعدد برای اهداف مختلف از جمله سرکوب و جهانی‌سازی است. جهان امروز بیش از گذشته جهان دولت- ملت‌هاست. شکل سیاسی جهانی‌شدن نیز، نه دولت جهانی، بلکه جهانی‌متشکل از دولت- ملت‌هاست که وظیفه آن حفظ سلطه سرمایه بر کارگران در نقاط مختلف است. دولت در اقتصاد داخلی سرمایه‌داری برای ایجاد و حفظ طبقاتی از کارگران فاقد مالکیت و کنترل شرکت آنها لازم است که بتواند برای عرضه نیروی کار و عرضه آن در بازار، ساختار تولید را سامان دهد و در سطح جهانی نیز به شکل سیاست‌های مالی و نظامی امپریالیستی، الزامات پایه‌سازی نظام بازار آزاد و مقدمات گردش آزاد سرمایه و آریترائز جهانی کار را به منظور ارزان‌سازی تولید و افزایش سود مهیا کند.

#### امپراتوری سرمایه

آلن میک سینزوود

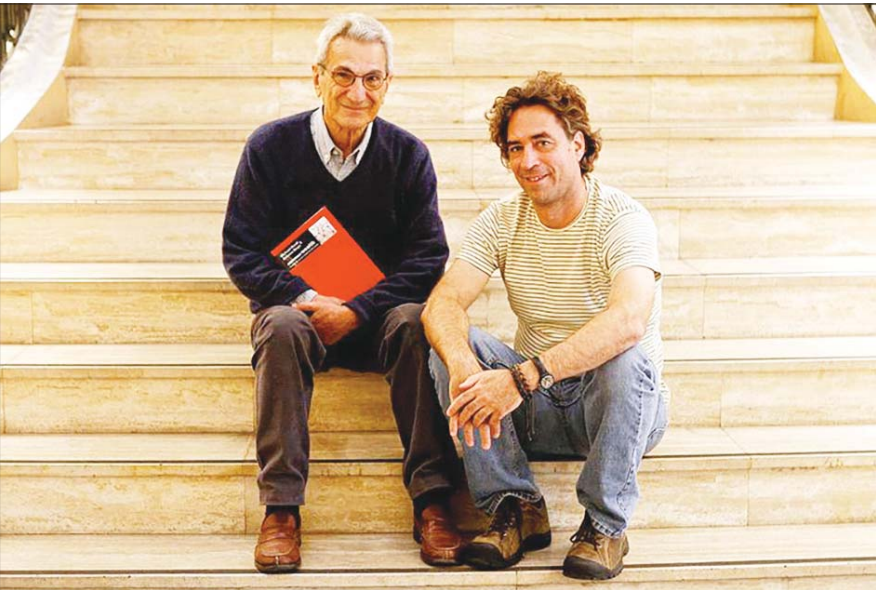
ترجمه: حسن مرتضوی

ناشر: ژرف



#### نگاهی انتقادی به نظریات آنتونیو نگری و مایکل هارت

## استراتژی و تاکتیک در جنبش ضدسرمایه‌داری



تجمع نیروهای اجتماعی برای غلبه بر شرایط موجود است و از بازگشایی عرصه تازه‌ای سخن می‌گوید نیاز است این رویکرد را نقد کنیم؛ برآنیم که مجموعه حاضر می‌تواند با در نظر گرفتن گام‌های اندیشه و نقد مارکسیستی، به بخشی از مناقش‌های نظری/عملی در این حوزه پاسخ بگوید.

##### رئوس پروژه فکری نگری و هارت

مقاله کالینیکوس در پاییز ۲۰۱ و در زمانی نوشته شده که نگری هنوز در زندان بود. کالینیکوس بحث خود را با اشاره به تظاهرات ضدسرمایه‌داری سال ۲۰۰۱ آغاز می‌کند. یکی از جریانات اصلی در جنبش ضدسرمایه‌داری جریان استقلال‌باوری (اتونومیسم) بود که در نتیجه سرخوردگی چپ ایتالیا از حزب کمونیست در دهه اواسط دهه ۱۹۷۰ و از سوی نگری پایه‌گذاری شد. کالینیکوس با سیر تحول فکری نگری در مورد کارگرباوری توضیح می‌دهد که در دهه ۱۹۷۰ حرکت ایدئولوژیکی اصلی او جایگزین‌کردن مفهوم کارگر- اجتماعی به‌جای توده کارگر بود. نگری چنین استدال می‌کند که فرایند استثمار سرمایه‌داری امروز در گستره عمومی و کلان جامعه رخ می‌دهد به شکلی که نیروهای اقتصادی و اجتماعی حاشیه‌نشین، نظیر دانشجویان، بی‌کاران و کارگران موقت جایگزین بخش اصلی پرولتاریا شده‌اند. نقد کالینیکوس به نگری این است که او «مارکس را بر اساس فوکو می‌نویسد... در واقع آنچه نگری در جستجویش بود، محدودکردن مارکسیسم در نظریه جامع و فراگیری بود که نیروهای دگرگون‌ساز تاریخی را به نظریه محض قدرت سیاسی مبدل کرد.» (ص ۱۲) نگری در فرانسه همچنین اساس «مطالعات گروندریسه» را پی ریخت. او کتاب سرمایه را کاری ناقص می‌داند که «در خدمت فروکاشی نقد اجتماعی به نظریه اقتصاد سیاسی، انحلال عامل خودمختار (سوزه) در عینیت (ایزه) است و توانایی براندازی پرولتاریا را تابع تجدید سازمان و شعور سرکوب‌کننده قدرت سرمایه می‌سازد.» (ص ۱۲) نگری گروندریسه را طرح نظریه‌ای می‌داند در باره عاملیت خودمختار طبقه کارگر علیه نظریه سودآوری ناشی از عاملیت خودمختار سرمایه‌داری. کالینیکوس این خوانش از گروندریسه را ابداع نگری نمی‌داند و همچنین نتیجه آن را بازتولید غلط برخی از گزاره‌های کلیدی مارکس عنوان می‌کند. اولیین خطا «قانون گرایش نرخ سود به سقوط» است که نگری آن را در نظریه خود لحاظ نمی‌کند و معتقد است توسعه شیوه تولید سرمایه‌داری به تخصص مستقیم میان سرمایه و کار فروکاسته می‌شود. درحالی‌که مارکس در جلد سوم سرمایه این گرایش را نتیجه انباشت رقابتی سرمایه می‌داند که سرمایه‌داران را به سرمایه‌گذاری سنگین‌تر در ابزار تولید وامی‌دارد تا نیروی کار، دومین مفهومی که در بازخوانی نگری از گروندریسه برسته می‌شود نظریه دستمزد و درک دستمزد به‌عنوان «متغیری مستقل» است حالا آنکه کالینیکوس ادعان می‌کند از نظر مارکس قضیه حقا برعکس است؛ نرخ انباشت متغیری مستقل و نرخ دستمزد‌ها متغیری وابسته است. درنتیجه «بازخوانی بسیار بد نگری از نظریه دستمزد مارکس» به این تصور می‌رسد که به کار به مثابه سوپرکلیتپه و منشا و امکان هرگونه ثروتی اولویت می‌بخشد و نقش طبیعت را در نظریه مارکس به‌عنوان منشا ارزش مصرف نادیده می‌گیرد.

هارت و نگری مفهوم زیست‌سیاست فوکو را وام می‌گیرند تا با شکل بخشیدن به افراد به مثابه سوزه‌ها و نسبت دادن انگیزه‌های مناسب به آنها به اشکال سلطه‌ای اشاره کنند که از طریق این سوزه‌ها عمل می‌کند و در شرایط پیشرفت سرمایه‌داری باعث گذر از جامعه انضباطی به جامعه‌کنترلی شده است؛ «کارگر اجتماعی که نگری در دهه ۱۹۷۰ آن را نتیجه جامعه‌ای می‌دانست که درحال‌حاضر جامعه انضباطی می‌خواند، یعنی نتیجه خصلت اجتماعی دولت سرمایه‌داری کینزی، اکنون به محصول سرمایه‌داری اطلاعاتی مبدل شده است. اکنون در مرحله‌ای از مبارزات کارگری که با رژیم‌ها، پاسفوردیستی و سرمایه‌داری اطلاعاتی توالی متغیر مقرران است چهره کارگر اجتماعی سر بر می‌کشد» (ص ۳۰). در نهایت کالینیکوس خاطر‌نشان می‌کند که نفوذ افکار نگری به مثابه یک پراکسیس در حرکت‌های اجتماعی، مانع از توسعه سیاسی موفقیت‌آمیز در جنبش‌های ضدسرمایه‌داری جهانی است. چند سال بعد از این انتقادها، نگری در پاسخی به کالینیکوس نوشت: «منظور من از انبوه خلق به مثابه مفهومی طبقاتی این است که امروز کارگران هم به شکلی مشابه و هم متفاوت با چند قرن گذشته کار می‌کنند. سازمان کار و ترکیب سیاسی و فنی طبقه از قرن هجدهم و همچنین شیوه‌ای که آگاهی طبقاتی شکل می‌گیرد تاکنون تغییرات گسترده‌ای کرده است. اگر طبقه کارگر و مفهوم سازمان کار را به یک معنا به کار ببریم اشتباهی اساسی مرتکب شده‌ایم. به نظر من بعد از شورش‌های ۱۹۶۸ و ا شروع ضدانقلاب نیولیبرالی ساختار سازمان کار و به نتیجه ساخت ترکیب طبقاتی تغییری گسترده کرده است».

##### فرجام جنبش‌های خود‌به‌خودی

در مقاله دوم، اگوست نیمتز جد‌انگیزترین نکته کتاب امپراتوری را این ادعا می‌داند که سرمایه‌داری پس‌اصنعتی، جامعه مصرفی و اقتصاد نوین، حکم به منسوخ شدن پنداشت کلاسیک مبارزه طبقاتی داده‌اند؛ «در اینجا بحث اصلی آن است که هارت و نگری دیدگاه ناکاهانه‌ای از این پروژه دارند و در استنباطی به جایگزینی کاراتر ناکام مانده‌اند. در دنیای پرخطر کنونی نیاز به جایگزینی نظم جهانی سرمایه‌داری بی‌تردید مسئله مرگ و زندگی است. اگر قرار است

پاسخی که مارکس و انگلس به مسئله داده‌اند کنار گذاشته شود حداقل این کار باید آگاهانه انجام گیرد. مقصود ما در اینجا ارائه مارکس و انگلس به صورت واقعی است. برخلاف استدلال هارت و نگری، بر آن هستیم که پروژه آنها در زمانه «پسامدرنیسم» نیز ادامه دارد. ادعای اصلی هارت و نگری این است که نوعی نظم جهانی نمودار شده که آن را امپراتوری می‌خوانند، نظمی که با اشکال پیشین حکومت امپراتوری خوانایی ندارد. این نظم قلمروزدایی‌شده است و مکان معینی ندارد، اما در همه جا هست. امپراتوری همانند نظام پیشین سلطه حکومت طبقاتی، اساسا پاسخی است به آزروی دموکراتیک ستمدیدگان، با

همان انبوه خلق. از نظر نیمتز، آنها با طرح این ادعا که «موقعیت سرکردگی طبقه کارگر صنعتی» اکنون ناپدید شده است از مارکس و انگلس فاصله می‌گیرند. از نظر نگری و هارت، چرخشی چشم‌گیر در کالاها و خدمات، به‌ویژه اطلاعات و ارتباطات رخ داده است. در این اقتصاد نوین، مالکیت خصوصی روز به روز معنای خود را از دست می‌دهد و محاسبه مقدار کار اجتماعی لازم برای جریان ادامه تولید اگر نه غیرممکن حداقل بسیار دشوار می‌شود. از نظر آنها در سرمایه‌داری پس‌اصنعتی جامعه پست‌مدرنیستی یا امپراتوری، مالکیت خصوصی ابزار تولید و نظریه ارزش مبتنی بر کار، که مارکس آن را به کمال رساند، دیگر کاربری خود را از دست داده است. (ص ۵۲) تلاش نیمتز در این مقاله اثبات تداوم صحت نظریه ارزش مارکس در دست گذاشتن بر تغییرات نیروی کار و بازارهای بورس در دهه‌های اخیر است و این رویکرد اقتصادی هارت و نگری را ناشی از دیدگاه آنا‌رشیستی آنها می‌داند.

مقاله سوم جمع‌بندی نتایج سیاسی وضع‌ها و کمبودهای مبارزات ضدسرمایه‌داری در ابتدای قرن بیست و یکم است و در سال ۲۰۰۴ نوشته شده است. کریس هارمن این مقاله را با اهمیت تظاهرات سایتل در ۱۹۹۹ آغاز می‌کند و به توضیح چهار جریان در جنبش بین‌المللی ضدسرمایه‌داری می‌پردازد که در استراتژی و تاکتیک بایکدیگر اختلاف دارند و قدرت‌گیری این جریان‌ها را در فرانسه، ایتالیا، ایالات متحده آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین همچون گدازدور، آرژانتین و بولیوی توضیح می‌دهد. اولین گروه جریان‌های اصلاح‌طلب است. هارمن کلید موفقیت جنبش ضدسرمایه‌داری را پس از سیاتل مهدلی کسانی می‌داند که در مبارزات «تک‌خواستی» شرکت می‌کردند، مبارزاتی که آنها را به این نتیجه رساند همگی دشمن مشترکی دارند. اما از نظر او پیام منطقی «اجتناب‌ناپذیر این مهدلی این بود که از همان ابتدا به نظام کنونی بر اساس دیدگاهی اصلاح‌طلبانه نگریسته شود و نه با دیدگاهی براندازانه. گروه دوم جریان‌های استقلال‌طلب (اتونومست) است: «واژه چندمعنایی استقلال‌باوری، به امانه گسترده‌ای از فعالیت‌های عملی و مواضع ایدئولوژیکی مختلف اطلاق می‌شود؛ برای کردن مبارزات کم‌موردی مختلف، کار مطالبه‌محور از طریق سازمان‌های غیردولتی، شرکت در مبارزات غیرخوشونت‌آمیز، کنش اعتراضی مستقیم، تأکید بر نهادهای خدمات اجتماعی محلی، سبک زندگی جایگزین گکار خودت را بکن»، اشکال تولید و کار تعاونی، عمده این فعالیت‌ها هستند.» (ص ۹۷) هارمن به دو تلاش عمده برای نظریه‌پردازی مواضع استقلال‌باوران اشاره می‌کند: «امپراتوری» مایکل هارت و تونی نگری و «تغییر جهان بدون کسب قدرت» جان هالوی. او با اینکه استدلال‌های هالوی را محکم‌تر از نگری و هارت می‌داند اما معتقد است که استدلال هالوو در واقع چیزی بیشتر از صورت‌بندی مجدد استدلال اصلاح‌طلبانه‌ای نیست که معتقد است ضرورتی‌که شمار بسنده‌ای از طبقه کار و درویک‌به کار می‌روند، به‌ویژه بخش‌های دقیق‌تر و عینی‌تر بیندازیم، متأسفانه واقعیت دارد که جریان‌های تاریخی مارکسیسم در انترناسیونال دوم و سوم اغلب تسلیم سوسوه کلی‌گویی‌های این چنینی می‌شدند و در نتیجه اصطلاح پرولتاریا در شکل فرایندهای سلب مالکیت، محروم‌سازی و مستعسار‌سازی ظاهر می‌شوند. این موضوع می‌دهد که این‌گونه نیست که در پیرامون‌ها با تأخیر به بازتولید همان فرایندهایی دست بزنند که به ساختارهای جوامع کانون‌های مسلط شکل بخشیده‌اند. برای مثال کارگران در بخش‌های غیررسمی که همچنان در پیرامون‌های جنوب در تعداد و اندازه در چندین دهه گذشته نیستند؛ بلکه محصول مدرنیته سرمایه‌دارانه‌اند. آنها خارج از نظام سرمایه‌داری نیستند؛ بلکه بخش‌هایی از نیروی کار هستند که به‌طور کامل در نظام استثمار سرمایه‌دارانه ادغام شده‌اند. امین می‌دهد: این کار غیررسمی بدون‌مواحب یا با مواجب ناچیز- این امکان را فراهم می‌کند تا قیمت نیروی کار مشغول در بخش‌های اصلی تولید کاهش‌یابد.امین تزه‌ای هارت و نگری را درباره امپراتوری بر پایه دو ادعای اصلی استوار می‌داند:

(۱) جهانی‌سازی نظام به مرحله‌ای رسیده است که در آن تلاش‌های برای اجرای هرگونه سیاست ملی محکوم به شکست است. در نتیجه، مفاهیم ملت و منافع ملی منسوخ شده‌اند. (۲) این واقعیت، تمامی دولت‌ها ازجمله قدرت‌های مسلط-و گاه هژمونیک- را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نتیجه اینکه دیگر امپریالیسم وجود ندارد؛ بلکه یک «امپراتوری» فاقد مرکز در کار است. مراکز تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی در سراسر جهان توانایی جذب شمار بیشتری از مردم را پیدا کند و کسانی را که تا اندازه‌ای از افکار قدیمی فاصله می‌گیرند به بازاندیشی تشویق کنند. از نظر هارمن این حوادث رخ نخواهد داد مگر اینکه انقلابیون پرچم مبارزه نظری را به اهتزاز درآورند و لازم است اعضای این سازمان انقلابی در مبارزات گسترده‌تر شرکت جسته و از طریق گروه‌های جزبی در مکان‌ها و کارگاه‌ها عمل کنند.

##### نگاه

#### نظریات هارت و نگری در بونه نقد

● نظریات آنتونیو نگری و مایکل هارت درباره انبوه خلق، امپراتوری، نقش حاکمیت و زوال دولت-ملت‌ها با نقد متفکران زیادی از نحله‌های مختلف چپ رادیکال همچون سمیر امین، الکس کالینیکوس، کریس هارمن، آلن میک سینز وود، وندی براون و... مواجه شده است. سمیر امین در مقاله «علیه هارت و نگری؛ انبوه یا پرولتریزه‌شدن تعمیم‌یافته؟» که در سال ۲۰۱۴ در نشریه مانتلی ریویو منتشر شد و ترجمه فارسی آن در سایت نقد اقتصاد سیاسی در دسترس است، به نقد ایده‌های نگری و هارت می‌پردازد.
به عقیده امین، از نیمه دوم سده نوزدهم، استیلای گرایش درازمدت و درون‌ماندگار انباشت سرمایه یعنی «پرولتریزه‌کردن» رقم خورد؛ این پرولتریزه‌کردن چنان که مارکس به تحلیل آن پرداخت، به معنای تبدیل اعضای مختلف مردم عادی (پلب‌ها، انبوه خلق) چه از جنبه «صوری» و چه از نظر «واقعی» به فروشنندگان نیروی کارشان به سرمایه است. پرولترشدن یک جایگاه اجتماعی جدید است؛ جایگاهی همواره در حال تغییر که بسط و گسترش آن تا به امروز ادامه یافته است. امین تفسیری کاملا متفاوت از «انبوه خلق» هارت و نگری ارائه می‌دهد که آن را «پرولتریزه‌شدن تعمیم‌یافته» جهان معاصر نامیده و می‌توان گفت سرآغاز آن از سال ۱۹۷۵ بوده است. او در این تفسیر، تحمیل‌شدن جایگاه پرولتاریا بر همگان و نیز تقسیم افراطی پرولتاریای تعمیم‌یافته به بخش‌های مجزا را در کانون توجه قرار می‌دهد و درست به همین ترتیب بر لامنت‌غیرتصادفی- بین این دو خصوصیت از یک سو و تمرکز مفرط در کنترل سرمایه از سوی دیگر تأکید می‌کند. تبیین بخش‌بندی پرولتاریای تعمیم‌یافته را اساسا می‌توان در راهبردهایی یافت که سرمایه «انحصار‌های تعمیم‌یافته» به‌کارگرفته تا مبتکر سمت‌وسویی باشند که اغلب تحقیقات فناورانه به خود می‌گیرند و کنترل آن را در دست داشته باشند؛ تحقیقاتی که برای ادامه‌دن در به بخش‌بندی مورد بحث طراحی شده‌اند. در این شرایط، تکامل نظام سرمایه‌داری حیطه‌ای را که قانون ارزش در آن کاربرد دارد، محدود نمی‌کند؛ بلکه برخلاف آنچه هارت و نگری می‌گویند، کامل این نظام با قدرتی هرچه بیشتر واقعیت زمخت آن را به نمایش می‌گذارد. از نظر امین، هارت و نگری برای پیشبرد تفکر پیکارچو در این حوزه هیچ کمکی به ما نمی‌کنند و یافشاری آنها بر اهمیت تأثیرات رهایی‌بخشی که مبارزات خودانگیزخته ایجاد کرده‌اند، بیش از اندازه است؛ «شناخت واقعیت این تأثیرات رهایی‌بخش بسیار ساده است و مشخصا مستلزم هیچ نوع تحلیل پراب‌وتایی نیست. دشواری واقعی تعمیم‌یافته شدن‌کردن این پرسش سر بر می‌آورد؛ چگونه مبارزات چندپاره را در راهبردی واحد برای مبارزه‌ای عمومی‌تافته و همه‌گیر به یکدیگر پیوند بزنیم؟ هارت و نگری دراین‌باره حرفی برای گفتن ندارند... پس دلائل بسنده‌ای وجود دارد تا به اجتناب از کلی‌گویی‌های ذوق‌دردی و بی‌درویک‌به کار می‌روند، به‌ویژه بخش‌های دقیق‌تر و عینی‌تر بیندازیم، متأسفانه واقعیت دارد که جریان‌های تاریخی مارکسیسم در انترناسیونال دوم و سوم اغلب تسلیم سوسوه کلی‌گویی‌های این چنینی می‌شدند و در نتیجه اصطلاح پرولتاریا در شکل فرایندهای سلب مالکیت، محروم‌سازی و مستعسار‌سازی ظاهر می‌شوند. این موضوع می‌دهد که این‌گونه نیست که در پیرامون‌ها با تأخیر به بازتولید همان فرایندهایی دست بزنند که به ساختارهای جوامع کانون‌های مسلط شکل بخشیده‌اند. برای مثال کارگران در بخش‌های غیررسمی که همچنان در پیرامون‌های جنوب در تعداد و اندازه در چندین دهه گذشته نیستند؛ بلکه محصول مدرنیته سرمایه‌دارانه‌اند. آنها خارج از نظام سرمایه‌داری نیستند؛ بلکه بخش‌هایی از نیروی کار هستند که به‌طور کامل در نظام استثمار سرمایه‌دارانه ادغام شده‌اند. امین می‌دهد: این کار غیررسمی بدون‌مواحب یا با مواجب ناچیز- این امکان را فراهم می‌کند تا قیمت نیروی کار مشغول در بخش‌های اصلی تولید کاهش‌یابد.امین تزه‌ای هارت و نگری را درباره امپراتوری بر پایه دو ادعای اصلی استوار می‌داند:

(۱) جهانی‌سازی نظام به مرحله‌ای رسیده است که در آن تلاش‌های برای اجرای هرگونه سیاست ملی محکوم به شکست است. در نتیجه، مفاهیم ملت و منافع ملی منسوخ شده‌اند. (۲) این واقعیت، تمامی دولت‌ها ازجمله قدرت‌های مسلط-و گاه هژمونیک- را تحت تأثیر قرار می‌دهد و نتیجه اینکه دیگر امپریالیسم وجود ندارد؛ بلکه یک «امپراتوری» فاقد مرکز در کار است. مراکز تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی در سراسر جهان توانایی جذب شمار بیشتری از مردم را پیدا کند و کسانی را که تا اندازه‌ای از افکار قدیمی فاصله می‌گیرند به بازاندیشی تشویق کنند. از نظر هارمن این حوادث رخ نخواهد داد مگر اینکه انقلابیون پرچم مبارزه نظری را به اهتزاز درآورند و لازم است اعضای این سازمان انقلابی در مبارزات گسترده‌تر شرکت جسته و از طریق گروه‌های جزبی در مکان‌ها و کارگاه‌ها عمل کنند.